



کاربرد زور توسط ایالات متحده پس از پایان جنگ سرد و تأثیر آن بر حقوق بین‌الملل: سیطره قدرت بر قانون



دکتر منیژه اسکندری زنجانی*

This is an open access article under the CC BY license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

چکیده

قواعد مربوط به ممنوعیت کاربرد زور و استثنائات آن، جوهره نظام حقوقی بین‌المللی برآمده از بزرگ‌ترین فاجعه انسانی تاریخ یعنی جنگ جهانی دوم است. در این نظام حقوقی، صلح به عنوان اساسی‌ترین ارزشی که باید مورد حمایت باشد، تلقی شد و برای ممنوعیت کلی کاربرد زور مندرج در بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد، تنها یک استثناء در ماده ۵۱ منشور شناخته شد که دفاع از خود فردی و جمعی را مجاز می‌دارد. امیدها برای تحقق یک نظم صلح‌آمیز بین‌المللی در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۹ و نیز پس از فروپاشی کمونیزم خیلی زود به یأس گرایید. امروز، استفاده از زور در روابط بین‌الملل نسبت به دهه‌های پیشین شایع‌تر است. نظر به اینکه ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت بجامانده از جنگ سرد با برتری نظامی چشمگیر، یکی از دولت‌هایی است که بیشترین موارد توسل به زور را داشته است، این پرسش مطرح می‌گردد که رویکرد ایالات متحده به کاربرد زور در دوره پسا جنگ سرد، حقوق بین‌الملل را در این قلمرو مهم با چه چالشی مواجه کرده است؟ در پاسخ به این پرسش، با بهره‌گیری از نظریه واقع‌گرایی ساختاری، به تحلیل کیفی عملکرد و استدلال‌های حقوقی این کشور در رابطه با قواعد حاکم بر کاربرد زور و نیز واکنش سایر دولت‌ها به آن می‌پردازیم تا این فرضیه را که دورنمای چالش پیش روی حقوق بین‌الملل در رابطه با کاربرد زور، بازگشت حاکمیت اعمال زور در روابط بین‌الملل و سیطره قدرت بر قانون خواهد بود، به آزمون بگذاریم.

کلیدواژگان

کاربرد زور، پایان جنگ سرد، حقوق بین‌الملل، ایالات متحده، واقع‌گرایی ساختاری

* نویسنده مسئول، دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، هیات و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران ایران / ایمیل: manizheh.eskandari@srbiau.ac.ir

مقدمه

نظام حقوقی بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم زائیده آمال بشریت در جلوگیری از آلامی بود که طی دو جنگ مصیبت‌بار متحمل شده بود. این نظام با اتکا به ممنوعیت کلی کاربرد زور از سوی دولت‌ها و تحدید آن به اعمال حق ذاتی دفاع از خود، انحصار حق توسل به زور در روابط بین‌الملل را به شورای امنیت سپرد و قرار شد این رکن صلح را از طریق امنیت جمعی برای جامعه بین‌الملل به ارمغان آورد. فرایند آنچه که در خلال سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۸۹ در عرصه جهانی رخ داد، امید تحقق یک نظم بین‌المللی صلح‌آمیز را به یأس تبدیل کرد. با پایان جنگ سرد کاربرد زور در روابط بین‌الملل نسبت به دهه‌های پیشین شایع‌تر شد، تا حدی که بتوان گفت رخداد‌های اخیر جهانی تهدیدات جدی را علیه مرجعیت و کارآیی حقوق بین‌الملل مطرح کرده است. اقدامات نظامی ایالات متحده در افغانستان و عراق، توسعه‌طلبی روسیه در اوکراین، و چین در دریای جنوب این کشور، بارزترین این تهدیدات است. در این میان، ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت بجا مانده از جنگ سرد با برتری نظامی چشمگیر، یکی از دولت‌هایی است که بیش‌ترین موارد توسل به زور را در دوره پسا جنگ سرد داشته است. پرسش اصلی این است که رویکرد ایالات متحده به کاربرد زور در دوره پسا جنگ سرد، حقوق بین‌الملل را در این قلمرو مهم با چه چالشی مواجه کرده است؟ در پاسخ به این پرسش، با بهره‌گیری از نظریه نوواقعگرایی، به تحلیل کیفی عملکرد و استدلال‌های حقوقی این کشور در رابطه با کاربرد زور می‌پردازیم و فرضیه بازگشت حاکمیت اعمال زور در روابط بین‌الملل را به آزمون می‌گذاریم.

هدف این مقاله، تحلیل آثار تفسیر و عملکرد ایالات متحده در رابطه با قواعد حاکم بر کاربرد زور در روابط بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد است. بدین منظور، توجیحات حقوقی بکار گرفته شده توسط این کشور مشخص خواهد شد. در این میان، بر مقوله دفاع از خود تمرکز می‌شود، زیرا در وضعیت‌هایی که عموماً مشمول دفاع از خود نبوده‌اند، استدلال اصلی ایالات متحده در توجیه کاربرد زور بوده است. بر حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ و واکنش به آن تأکید ویژه‌ای خواهد شد، زیرا در چارچوب حقوق بین‌الملل، درگیری مسلحانه بین یک دولت و سازمان‌های تروریستی پیامدهایی دارد که هم برای حقوق جنگ^۱ و هم از نظر حقوق جنگیدن^۲ حائز اهمیت است.

۱- پیشینه پژوهش

یکی از پژوهش‌های انجام شده، کتاب «حاکمیت کاربرد زور در روابط بین‌الملل است»

¹. Jus ad bellum

². Jus in bello

(Warren and Bode, 2014: 1-234). این کتاب که از مجموعه انتشارات چالش‌های امنیتی نوین و با عنوان فرعی «چالش ایالات متحده برای حقوق بین‌الملل پس از ۱۱ سپتامبر» منتشر شده است، به بررسی رویکرد نظری و عملی امریکا در موضوع کاربرد زور پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پرداخته است تا نشان دهد این کشور تا چه حد از آستانه مشروعیت توسل به زور عبور کرده است. نویسندگان با پیوند زدن سیاست نادیده گرفتن سیستماتیک قوانین بین‌المللی به چارچوب وسیع‌تر حقوق بین‌الملل نتیجه می‌گیرند که بازتفسیر ایالات متحده از حقوق جنگ نظام منشور ملل متحد، چشم‌انداز تهدید علیه اقتدار حقوق بین‌الملل را در پی خواهد داشت.

پژوهش دیگری که در مورد وضعیت حقوق بین‌الملل در جهان پسا جنگ سرد انجام شده است، مقاله آلیسون پرت استاد دانشگاه سیدنی است (Pert, 2017: 362-375). مقاله به بررسی اقدامات روسیه در اوکراین، ساخت و سازهای نظامی چین در دریای جنوب این کشور، و فاصله‌گیری ناگهانی بسیاری از دولت‌ها از بین‌الملل‌گرایی پرداخته، و انتخاب دونالد ترامپ در ایالات متحده و رای به برگزیت در بریتانیا را گواه رشد ملی‌گرایی دانسته و این رخدادها را تهدیدی مهم علیه نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد برمی‌شمارد، و پیشنهاداتی در مورد چگونگی واکنش جامعه بین‌الملل به این تهدیدات ارائه می‌دهد.

مقاله دیگری که بر تبعیت از قواعد حقوق بین‌الملل تأکید می‌کند، مقاله «قاعده منع توسل به زور و دفاع مشروع در شرایط قابل پیش‌بینی» اثر دکتر مهدی علیخانی که در فصلنامه مطالعات بین‌المللی چاپ شده است. نویسنده، رویکرد ایالات متحده به یک‌جانبه‌گرایی را پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، موجب تضعیف راهبرد چندجانبه‌گرایی مبتنی بر حقوق بین‌الملل می‌داند. این آثار، به نظام حقوقی معاصر، فارغ از نظم سیاسی حاکم پرداخته‌اند. پژوهش حاضر اما، موقعیت متزلزل قواعد کاربرد زور در جهان معاصر را متأثر از نقش و جایگاه قدرت‌های برتر نظام بین‌الملل می‌داند. این نقش که در چارچوب تغییرات ساختاری نظام بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد و بویژه حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی به تثبیت هژمونی ایالات متحده در نظام بین‌الملل انجامیده، کوشیده است در پرتو منزلت هژمونیک، با بازتفسیر و تغییر اصول و قواعد حقوقی موجود تا کسب مرجعیت حقوقی نظام بین‌الملل پیش برود.

۲- چارچوب مفهومی و مبانی نظری

نظریه نوواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری که نخستین بار در تحریرات کنت والتز بویژه در اثر مشهورش «نظریه سیاست بین‌الملل» طرح شد، تمرکز اصلی را به مختصات ساختاری نظام بین‌الملل معطوف می‌کند، نه به واحدهای تشکیل‌دهنده آن. به بیان دیگر نواقع گرایان، سطح تحلیل را نظام بین‌الملل قرار می‌دهند و معتقدند ساختار نظام و قدرت‌های برتر آن، عامل تعیین‌کنندهٔ هنجارها و دستور کارها هستند. براین اساس، سیاست خارجی همهٔ دولت‌ها تحت تأثیر عوامل سیستمیک قرار

دارد و تأثیر یا فشار ساختاری سبب می‌شود دولت‌ها با نظام‌های سیاسی و ایدئولوژیک متفاوت، رفتار مشابهی در سیاست خارجی بروز دهند (Waltz, 1979: 60-78).

از این دیدگاه، تغییر در ساختار نظام موجبات تغییر رفتار خارجی دولت‌ها را فراهم می‌سازد و تغییر در سیاست راهبردی ایالات متحده پس از جنگ سرد نیز، مولود تغییر در شرایط بین‌المللی برای آن کشور بوده است. همانگونه که کنت والتز گفته است، تحول در قطبیت بر چگونگی تأمین امنیت دولت‌ها اثر می‌گذارد. پس از فروپاشی نظام دوقطبی، ایالات متحده با تهدید عمده‌ای برای امنیتش مواجه نبود. فقدان تهدید جدی، آزادی عمل گسترده‌ای را در گزینه‌های سیاست خارجی برای این کشور در برداشت. از یک سو این کشور تلاش کرد تا نقش محوری در سیاست بین‌الملل ایفا کند، از سوی دیگر، در بسیاری از آن تلاش‌ها با مشکل امنیتی مواجه شد. از اینرو، بر آن شد تا نظام بین‌المللی را از طریق اعمال قدرت کنترل کرده و استفاده از زور را برای حفاظت از منافع ملی خود توجیه کند.

در دوران پساجنگ سرد، که هژمونیک‌گرایی جایگزین موازنه‌گرایی راهبردی دوره جنگ سرد شد، نظامی‌گرایی و یک‌جانبه‌گرایی و به تبع آن، کنش‌های مداخله‌گرایانه به الگوی رفتار راهبردی آمریکا مبدل گشت. بازیگر برتر نظام اکنون می‌توانست در مقام هژمون اراده سیاسی و بین‌المللی خود را بر سایر دولت‌ها تحمیل کند، و در مورد وجود تهدید و چگونگی پاسخ به آن تصمیم بگیرد (Puchala, 2005: 573). این سیاست، مداخلات نظامی ایالات متحده را در طول سال‌های پس از جنگ سرد رقم زد. این مداخلات در دوران بوش پدر با حمله به پاناما در ۱۹۸۹، جنگ خلیج فارس (۱۹۹۱)، و مداخله در سومالی (۱۹۹۲) شروع شد، در دوران کلینتون با مداخله در هائیتی (۱۹۹۴)، و بوسنی و کوزوو (۱۹۹۹) ادامه یافت، با حمله جرج دبلیو بوش به افغانستان (۲۰۰۱)، و اشغال عراق (۲۰۰۳) اوج گرفت، و در دوران باراک اوباما با ادعای ملاحظات بشردوستانه در لیبی (۲۰۱۱) و سوریه (۲۰۱۳) پیگیری شد.

۳- مرور دکترین‌های آمریکایی کاربرد زور

بررسی حقوقی دکترین‌های ارائه شده رؤسای جمهور آمریکا نشان می‌دهد غیر از دکترین رونالد ریگان که تلاش برای گسترش نظریه حقوقی دفاع از خود به منظور پوشش‌دهی فعالیت‌های نظامی ایالات متحده در حمایت از شورش‌های ضد کمونیستی بود (Kirkpatrick and Gerson, 2017)، سایر آن‌ها بطور کلی سیاست این کشور را در رابطه با کاربرد زور بدون توجه به موضوع قانونی بودن آن تبیین می‌کرد.

دکترین نظامی جورج بوش (پدر) که در جریان مداخله در پاناما، عراق و سومالی بکار گرفته

¹. Polarity

شد، کاربرد زور توسط یک قدرت بزرگ را بی‌نیاز از حمایت بین‌المللی می‌دانست (Bush, 1993: 2230-31).

دکترین بیل کلینتون سه دسته متفاوت از منافع ملی و راهبردهای متناظر بر کاربرد زور را ترسیم می‌کرد: (۱) منافع حیاتی که دفاع از آن‌ها مستلزم هر اقدامی از جمله استفاده یک‌جانبه از نیروی نظامی بود، (۲) منافع مهم و غیرحیاتی که بنابر شرایطی کاربرد محدود و مشروط نیروی نظامی را ایجاب می‌کرد، (۳) منافع بشردوستانه که استفاده از نیروی نظامی را به وضعیت‌هایی محدود می‌ساخت که حداقل خطر متوجه سربازان ایالات متحده باشد (Clinton, 1995: 12-13).

پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، حکومت جرج دبلیو بوش دکترین نظامی خود را با محوریت «جنگ علیه ترور»^۱ و پیشدستی در کاربرد زور برای مقابله با تهدیدات تروریسم و بازداشتن دولت‌های شرور از دست‌یابی به سلاح کشتار جمعی ارایه کرد (Bush, 2001). طبق این دکترین چنانچه دلایل امنیتی ایجاب می‌کرد، هیچ محدودیتی برای کاربرد زور وجود نداشت. هرچند راهبرد امنیت ملی باراک اوباما در سال ۲۰۱۰ حاوی پیامی بود مبنی بر آنکه تلاش خواهد کرد پیش از بکارگیری زور از حقوق بین‌الملل تبعیت کند، حق اقدام یک‌جانبه را برای موارد لازم حفظ کرد و راه استفاده پیشدستانه/پیشگیرانه از زور بدون مجوز شورای امنیت را باز گذاشت (Obama, 2010).

با آنکه در راهبرد امنیت ملی دونالد ترامپ رقابت راهبردی قدرت‌های بزرگ به عنوان جدی‌ترین تهدید علیه ایالات متحده، از تروریسم پیشی می‌گرفت، اما تأکید او بر اقدام نظامی، تداوم محافظه کارانه دیدگاه بوش و اوباما بود (Trump, 2017).

بررسی دکترین‌های یاد شده نشان می‌دهد: همه آن‌ها کاربرد زور را ابزار سیاست خارجی می‌دانستند، آن را لزوماً مشروط به رعایت حقوق بین‌الملل نمی‌کردند، و بکارگیری راه‌های غیرنظامی پیش از توسل به زور را هرچند مطلوب، اما پیش شرط نمی‌شمردند.

۴- رویکرد ایالات متحده به کاربرد زور پس از پایان جنگ سرد

میان موضع ایالات متحده در کاربرد زور و اصول مندرج در بند ۴ ماده ۲ و ماده ۵۱ منشور ملل متحد همواره تنش وجود داشته است. تردیدی نیست که با سقوط اتحاد شوروی، ایالات متحده به شکل قاطعانه‌تری درگیر کاربرد زور در روابط بین‌الملل بوده است. چنین قاطعیتی بازتاب این واقعیت است که ایالات متحده نسبت به قبل از آزادی بیشتری برای استفاده از زور برخوردار است، و قادر است برتری نظامی خود را با سهولت بیشتری نسبت به قبل تحمیل کند. البته این ملاحظات، سیاسی هستند و پرسش مهم این است که آیا عملکرد این کشور پس از جنگ سرد از منظر حقوقی،

^۱ War on terror

رویکرد جدیدی است. برای پاسخ دادن به این پرسش لازم است توجهات حقوقی پیشین و جدید اقامه شده از سوی ایالات متحده مقایسه گردد. این توجهات در پنج مقوله قابل تفکیک است: دفاع از خود، مداخله نظامی بنا به دعوت دولت میزبان، مجوز شورای امنیت برای استفاده از زور، مداخله بشردوستانه مسلحانه و اقدامات تلافی‌جویانه مسلحانه. از میان آن‌ها غیر از مورد سوم بقیه همان توجهات پیشین هستند که با استدلال‌های جدید ارایه شده‌اند.

۴-۱- دفاع از خود

دو ماه پس از فروریختن دیوار برلین ایالات متحده در دسامبر ۱۹۸۹ به پاناما حمله کرد. اهداف این حمله، حمایت از زندگی آمریکایی‌ها در مواجهه با خطر حتمی و قریب‌الوقوع؛ کمک به برگزاری انتخابات قانونی و دموکراتیک در پاناما برای انجام تعهدات بین‌المللی‌اش؛ بازداشت ژنرال نوریه‌گا به اتهام تجارت مواد مخدر؛ و دفاع از تمامیت حقوق ایالات متحده در چارچوب معاهدات کانال پاناما عنوان شد (Leitch, 1991: 545).

مجمع عمومی ملل متحد تهاجم به پاناما را محکوم کرد و خواستار عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی شد (General Assembly, 1989: A/Res. 44/240). شورای امنیت به دلیل وتوی آمریکا، بریتانیا و فرانسه نتوانست قطعنامه‌ای صادر کند. مجمع عمومی سازمان دولت‌های آمریکایی نیز با ۲۰ رأی موافق و یک رأی مخالف اقدام آمریکا را محکوم کرد (OAS, 1989: Resolution CP/RES.534).

در ۲۶ ژوئن ۱۹۹۳، ایالات متحده اقدام به حمله هوایی علیه مرکز فرماندهی اطلاعاتی عراق در بغداد کرد. این حمله در واکنش به طرح ترور ناموفق بوش (پدر) در جریان بازدید از کویت صورت گرفت. توجیه حقوقی این حمله دفاع از خود عنوان شد. زیرا طبق نظر مادلین آلبرایت، نماینده دائم وقت ایالات متحده در سازمان ملل «هر عضو شورای امنیت تلاش تروریستی علیه رئیس دولت پیشین خود را به مثابه حمله علیه خود تلقی می‌کند و نسبت به آن واکنش نشان می‌داد» (United Nations, 1993: S/PV.3245, at 3). برخی از اعضای شورای امنیت شامل بریتانیا، روسیه، مجارستان و ژاپن توجیه آمریکا را تأیید کردند. از سوی دیگر جنبش عدم تعهد و چین بر لزوم کاربرد زور تنها در چارچوب منشور ملل متحد تأکید داشتند.

بار دیگر در تاریخ ۲۰ آگوست ۱۹۹۸ ایالات متحده در توجیه حملات موشکی علیه اردوگاه‌های آموزشی اسامه بن‌لادن در افغانستان و در ۷ آگوست در توجیه حمله به کارخانه مواد دارویی در سودان به حق دفاع از خود استناد کرد و اعلام نمود این اقدامات در پاسخ به بمب‌گذاری در سفارتخانه‌هایش در نایروبی و دارالسلام صورت گرفته است (Security Council, 1998: S/1998/780). این حملات موشکی حتی در دستور کار شورای امنیت قرار نگرفت. باز هم بریتانیا، آلمان، ژاپن، اسپانیا و فرانسه موافقت خود را با اقدامات آمریکا ابراز کردند، در حالی که اعضای

جنبش عدم تعهد، اتحادیه دولت‌های عربی، چین و روسیه معترض آن شدند. اثبات اینکه همه این استدلال‌ها به اندازه کافی شرایط لازم برای دفاع از خود بر طبق ماده ۵۱ را نداشت، دشوار نخواهد بود. همین بس که گفته شود، این وضعیت‌ها نتوانستند شرایطی را که دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده نیکاراگوئه لازمۀ دفاع از خود شناخته است، برآورده کنند (I.C.J., 1986, Nic. v. US: paras.103, 193-195, 211).

۴-۱-۱- اقدامات تروریستی ۱۱ سپتامبر: یک نقطه عطف؟

تقریباً بلافاصله پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت آمریکا گفت‌وگو «جنگ» را آغاز کرد. وسعت حملات، شمار قربانیان، روش انجام حملات و تأثیر عمیق آن بر افکار عمومی جهان منجر به آن شد که این اقدامات دهشتناک نباید به سادگی در زمره «حمله تروریستی» طبقه‌بندی گردد. راهبرد قانونی و سیاسی ایالات متحده آن بود که «ملت‌ها، سازمان‌ها یا اشخاصی را که در طراحی، دادن مجوز، ارتکاب و کمک به حملات ۱۱ سپتامبر شرکت داشته و یا به چنین سازمان‌ها یا اشخاص پناه دادند، در یک گروه جای دهد» (Bush, 2001).

این شرایط، موضوع قابلیت اجرای قواعد حقوق بین‌الملل در رابطه با کاربرد زور را پیش آورد، به بیان دیگر، این پرسش مطرح شد که آیا اعمال تروریستی می‌تواند همچون حمله مسلحانه ذیل ماده ۵۱ منشور ملل متحد یا اقدام تجاوز کارانه تلقی شود؟ درگیری مستقیم یا غیر مستقیم یک دولت در چنین اعمالی بی‌تردید اقدام تجاوز کارانه محسوب می‌شود. اما پرسش دشوارتر آن است که آیا تنها پناه دادن به تروریست‌ها در قلمرو یک دولت، آن دولت را مسئول تجاوز غیرمستقیم می‌شناسد؟

قطعه‌نامه تعریف تجاوز مجمع عمومی پناه دادن به تروریست‌ها را تجاوز نمی‌شناسد (General Assembly, 1974: A/ RES.3314, art.3). تحلیل دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در جریان رسیدگی به پرونده نیکاراگوئه از این نظر حمایت می‌کند که صرف پناه دادن، تجاوز محسوب نمی‌شود (ICJ Reports, 1986: 118-20, paras. 228-30).

در تحلیل عمیق‌تر، میزان کمکی که یک دولت به سازمان‌های تروریستی می‌کند، می‌تواند تعیین‌کننده باشد. برای مثال، گستردگی بعضی از حمایت‌های لجستیکی را که می‌تواند به مثابه یک درگیری اساسی در شمار یکی از اشکال تجاوز مندرج در قطعنامه ۳۳۱۴ قرار گیرد، نمی‌توان نادیده گرفت. بدین ترتیب کمک لجستیکی برای انجام یا تسهیل اعمال تروریستی می‌تواند شکلی از مشارکت در آن محسوب گردد.

بنابراین، ایالات متحده می‌توانست بر مبنای تحلیل حقوقی ادعا کند که رژیم طالبان که کنترل موثر بخش بزرگی از افغانستان را در اختیار داشت و می‌توانست مسئولیت بین‌المللی آن کشور را بعهده بگیرد، کاری بیش از پناه دادن به شبکه اسامه بن‌لادن مرتکب شده بود. ارتباطات آشکار و نهان موجود بین بن‌لادن و طالبان نیز به نوعی بود که با توجه به حکم دیوان بین‌المللی در پرونده

گروگان‌های آمریکایی اثبات این واقعیت که بن لادن رکن بالقوه دولت شده بود، دشوار نبود (ICJ Reports 3, 1980: 29-30, para. 59, and 33-35, paras. 71-75) امکان دیگری هم که می‌توانست مسئولیت را متوجه افغانستان کند، آن بود که رژیم طالبان با آگاهی از فعالیت‌های شبکه القاعده، بویژه پس از بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های آمریکا در نایروبی و دارالسلام، در پیشگیری از اعمال تروریستی بیش‌تر آن‌ها کوتاهی کرده بود. دولت آمریکا هم تصمیم گرفت به جای پیگیری این موضوع، بر گفتمان «جنگ علیه ترور و آن‌هایی که به تروریست‌ها پناه می‌دهند»، تمرکز کند (Condorelli, 1999: 232).

در هر حال، گسترش مفهوم تجاوز به گونه‌ای که پناه‌دادن به تروریست‌ها را در برگیرد، اعمال غیر قانونی در سطح بین‌المللی را دامن می‌زند و راه را برای افزایش کاربرد یک‌جانبه زور هموار می‌سازد.

پرسشی که باقی می‌ماند این است که آیا بازیگران غیردولتی نظیر سازمان‌های تروریستی می‌توانند مسئول حملات مسلحانه مورد نظر حقوق جنگ باشند. پاسخ برخی از حقوقدانان به این پرسش منفی بوده است. آن‌ها استدلال کرده‌اند «در جهانی که اصل حاکمیت سرزمینی دولت‌ها یک اصل اساسی است... اطلاق «حمله مسلحانه» ذیل ماده ۵۱ به هر حمله‌ای صرف نظر از منبع آن، پاسخگوی پیامدهای آن نخواهد بود» (Schachter, 1989: 216). حتی به فرض آنکه اقدام تروریستی می‌توانست حمله مسلحانه ذیل ماده ۵۱ تلقی شود، وضعیت پدید آمده از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ در قلمرو دفاع از خود قرار نمی‌گرفت. زیرا طبق حقوق بین‌الملل عرفی دفاع از خود باید در برابر حمله در جریان صورت گیرد و هدفش دفع آن باشد. اقدام دفاع از خود می‌تواند با چندین ماه تأخیر انجام شود. همچنانکه اقدام علیه عراق پس از حمله این کشور به کویت با بیش از ۶ ماه تأخیر صورت گرفت. اما در آن هنگام خاک کویت در اشغال نظامی عراق بود، یعنی تجاوز عراق در ژانویه ۱۹۹۱ هنوز در جریان بود (Dinstein, 2001: 212-213). اما حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر پایان یافته بود و حمله آمریکا به افغانستان فاقد عنصر فوریت بود. پس، استدلال حقوقی بسیار قوی‌تری لازم بود تا نشان دهد ایالات متحده در رویارویی با یک منازعه مسلحانه در جریان قرار داشت. افزون بر این، هدف‌های مطرح شده برای توجیه کاربرد زور، مثل پیشگیری از حملات تروریستی بیش‌تر، انهدام شبکه القاعده، و محاکمه اعضای آن، همه خارج از شمول دفاع از خود قرار می‌گیرند. این بدان مفهوم نیست که رسیدن به این اهداف نیاز به کاربرد زور ندارد یا این هدف‌ها توجیه‌پذیر نیستند، بلکه به این معناست که به توجیهی غیر از دفاع از خود نیاز دارند.

¹. de facto

². Immediacy

در مورد دفاع از خود جمعی نیز ایالات متحده حتی پس از اتخاذ اقدام توسط شورای امنیت برای موارد تهدید علیه صلح، نقض صلح یا اعمال تجاوزکارانه، بر تفسیر موسع از این حق اصرار می‌ورزد. در تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ پیش از تصویب قطعنامه شماره ۶۷۸ شورای امنیت، ایالات متحده حتی در غیاب مجوز شورای امنیت، بنابر حق دفاع از خود جمعی در برابر حمله آغازین عراق، خود را مجاز به کاربرد زور می‌دانست. خوانش دقیق ساختار قطعنامه‌های شورا نشان می‌دهد که سایر اعضای این رکن، با نظر آمریکا موافق نبودند. به ویژه آنکه بحران کویت می‌توانست نخستین مورد پس از پایان جنگ سرد باشد که شورای امنیت نقش خود را در حفظ و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی ایفا می‌کرد.^۱

۴-۱-۲- ارزیابی عملکرد ایالات متحده در دفاع از خود

در طول دهه پس از پایان جنگ سرد، تفسیر ایالات متحده از دفاع از خود به آسانی گسترش یافت تا موارد تجارت مواد مخدر و توطئه‌های ترور سران پیشین دولت را در محدوده مفهوم «حملات مسلحانه» علیه این کشور قرار دهد.

در مورد کارزار وسیع آمریکا در افغانستان به نظر می‌رسد تعقیب و سرکوب گروه‌های تروریستی در خارج از قلمرو داخلی (آن سوی مرزها) تحت عنوان دفاع از خود قابل توجیه نیست و پیامد پذیرش حق اقدام قهری برای دولت قربانی بدون توجه به محل فعالیت گروه‌های تروریستی و رضایت دولتی که سرزمینش عرصه منازعه است، مشروعیت‌بخشی به «جنگ نوین بدون مرز»^۲ خواهد بود (Kohen, 2013: 210).

افزون بر این، تأکید بر احراز شرایط دفاع از خود در ادعاهای ایالات متحده پس از پایان جنگ سرد حائز اهمیت است. به استثنای عملیات «علت مشروع»^۳ در پاناما، الزام تناسب همواره مورد تردید بوده است. سایر شرایط مورد ادعا عبارت بوده از: ضرورت، هشدار قبلی، تلاش برای نیل به اهداف از راه‌های دیپلماتیک، و قصد پیشگیری از تکرار. این رویه تأیید می‌کند که ضرورت و تناسب، بایسته‌هایی هستند که باید پیش از توسل به دفاع از خود احراز گردند. سایر شرایط اشاره شده می‌تواند پیش نیازهای ضرورت و تناسب باشند. در واقع، اشاره به تلاش‌های قبلی برای حل مسأله با ابزار دیپلماتیک، به مثابه شناسایی زور به عنوان آخرین گزینه پس از بکارگیری ابزار مسالمت‌آمیز و بی‌نتیجه بودن آنهاست. در هر حال، قصد پیشگیری از حملات بیش‌تر، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا تناسب عمل دفاع باید در حد شدت حمله و با هدف توقف و دفع و عقب راندن متجاوز باشد، یا برعکس اقدام تدافعی می‌تواند تا جایی پیش رود که نظریه دفاع پیشگیرانه

^۱. نحوه بیان قطعنامه‌ها به گونه‌ای بود که هم در مقدمه به دفاع از خود اشاره داشت و هم در بخش‌های اجرایی، اقدام ذیل فصل ۷ را پوشش می‌داد.

^۲. "New war without borders"

^۳. "Just Cause"

را دربرگیرد. در پاسخ باید گفت نظریهٔ دفاع از خود پیشگیرانه موضوع بحث‌انگیزی است که مغایر مفاد ماده ۵۱ است و در جامعهٔ بین‌الملل هیچ اجماعی، قانونی بودن چنین گسترشی از دفاع از خود را تصدیق نمی‌کند (ICJ Reports, 1986: 103, para.194).

۴-۲- مداخلهٔ نظامی بنا به دعوت

حقیقت مداخلهٔ نظامی با دعوت را می‌توان توجیهی حاکی از تحول در عملکرد ایالات متحده پس از پایان جنگ سرد دانست. تحولی که با اقدام هوایی علیه نیروهای شورشی در فیلیپین در دسامبر ۱۹۸۹ بنا به درخواست حکومت مشروع این کشور آغاز شد و متعاقب اقدام عراق به ضمیمه‌سازی کویت، با صف‌آرایی ارتش ایالات متحده در عربستان سعودی دنبال شد. برخلاف عملکرد پیشین آمریکا، هر دو موارد با دعوت آشکار و رسمی حکومت‌های کشورهای درگیر همراه بود (Kohen, 2013: 212).

مداخلات ایالات متحده در آمریکای لاتین در بیش‌تر موارد بدون هیچ‌گونه «دعوتی» صورت گرفته است. مداخله سال ۱۹۹۴ در هائیتی نشان از رویکرد جدیدی در این زمینه بود. این اقدام به جای یک‌جانبه‌گرایی، یا تحت پوشش حمایت منطقه‌ای بدون مجوز شورای امنیت ذیل مادهٔ ۵۳ منشور ملل متحد (مانند مورد جمهوری دومینیکن در ۱۹۶۵)، و یا بدون حمایت منطقه‌ای (مورد گواتمالا در ۱۹۵۴)، مداخله‌ای در انطباق کامل با منشور ملل متحد و منشور سازمان دولت‌های آمریکایی بود. ابتدا تحریم‌های اقتصادی تصویب شد، سپس عملیات حفظ صلح به رهبری ایالات متحده و با مجوز قطعنامه شماره ۹۴۰ شورای امنیت صورت گرفت.

درگیری نظامی آمریکا در کلمبیا که ادعا می‌شد برای مبارزه با تجارت مواد مخدر، پایان دادن به جنگ داخلی و توسعهٔ اقتصادی و دموکراسی در کلمبیا طراحی شده بود، با انتقادهایی مواجه شد. از منظر حقوقی، این مداخله در پاسخ به درخواست حکومت کلمبیا صورت گرفته بود. اما انتقادات مطرح شده، آن را تابع ملاحظات سیاسی می‌دانست، طرحی که اساساً یک راهبرد نظامی برای مبارزه با کشت غیرقانونی مواد مخدر و تجارت آن از طریق کمک قابل توجه به نیروهای مسلح آن کشور بود و به تشدید برخوردهای مسلحانهٔ موجود و بحران حقوق بشر در آن کشور انجامید (Amnesty International, 2000).

هرچند استدلال اولیه ایالات متحده در توجیه حمله به افغانستان، دفاع از خود بود، اما با ادامهٔ فعالیت‌های نظامی آن دولت پس از شکست طالبان، می‌توان فرض کرد که عملیات «آزادی پایدار»^۱ نیز از توجیه حقوقی رضایت دولت مربوط برخوردار بود (General Assembly, 2001). با این حال نمی‌توان این عملیات را «مداخله با دعوت» دانست، زیرا هیچ درخواستی از سوی حکومت افغانستان وجود نداشت. علاوه بر این، موجودیت آن حکومت نه منحصراً اما تا حد زیادی حاصل اقدام

^۱ "Enduring Freedom"

آمریکا علیه طالبان بود. از منظر حقوقی جایز دانستن مداخله نظامی بر این مبنا که هر حکومت جدیدی که محصول آن باشد، از قبل آن را تأیید کرده است، دشوار است.

در جمع‌بندی، و با نادیده گرفتن مورد افغانستان، می‌توان گفت که از پایان جنگ سرد هیچ تغییری در قواعد مداخله با دعوت وجود نداشته است، بلکه رویکرد ایالات متحده در جهت تبعیت بیش‌تر از این قواعد تغییر کرده است.

۴-۳- عملکرد شورای امنیت در چارچوب فصل ۷ منشور

از زمان فروپاشی دیوار برلین، تغییرات اساسی در زمینه کاربرد زور مربوط به عملکرد شورای امنیت بوده است. در این دوره صلاحیت شورای امنیت در صدور مجوزهای کاربرد زور موضوع مباحث کلان نظری بوده است و شروع آن، تصویب قطعنامه‌های شورا در رابطه با بحران کویت است.

۴-۳-۱- مجوز استفاده از «تمامی ابزار لازم»^۱

قطعنامه شماره ۶۶۵ شورای امنیت مصوب سال ۱۹۹۰ نخستین قطعنامه‌ای بود که به دولت‌های عضو اجازه می‌داد اقدامات «لازم را با اجازه شورای امنیت» برای توقف حمل و نقل دریایی و اطمینان از اجرای تحریم اقتصادی که قبلاً از سوی شورا علیه عراق اعمال شده بود، اتخاذ کنند. مورد دوم، قطعنامه شماره ۶۷۸ همان سال بود که دولت‌ها را مجاز می‌کرد با همکاری کویت از «تمامی ابزار لازم» برای حمایت و اجرای قطعنامه‌های پیشین شورای که خواستار عقب‌نشینی عراق و اعاده حکومت مشروع کویت شده بود، استفاده کنند.

این مجوزها دقیقاً اقدام قهرآمیز موردنظر فصل ۷ منشور نبود، بلکه تنها مجوز اقدام بود و تصمیم‌گیری برای کاربرد زور را به دولت‌های عضو می‌سپرد. نیروهای نظامی در اختیار شورا قرار نگرفت، فرماندهی و کنترل عملیات نیز به ملل متحد واگذار نشد (Kohen, 2013: 214). به همین دلیل برخی، اقدام شورا را خارج از اختیارات قانونی‌اش دانسته‌اند (Weston, 1991: 516). در هر حال، همه اعضای دائم و بسیاری از دولت‌های دیگر، اقدام را در چارچوب اختیارات شورا ارزیابی کردند. عملکرد بعدی شورا در صدور قطعنامه ۷۹۴ سال ۱۹۹۲ دربارهٔ سومالی و قطعنامه ۸۱۶ سال ۱۹۹۳ در مورد بوسنی و هرزگوین نیز دقیقاً پیروی از همین رویه بود.

با این همه، میان قطعنامه ۶۷۸ و سایر قطعنامه‌های اشاره شده یک تفاوت مهم وجود داشت. قطعنامه ۶۷۸ استفاده از «تمامی ابزار لازم» را بدون هیچ نظارتی از سوی شورای امنیت مجاز دانسته بود. اما در مورد قطعنامه‌های دیگر چنین نبود.

عملکرد شورای امنیت در صدور مجوز بکارگیری زور توسط دولت‌های عضو، امروزه غیرقابل چالش است. اما این پرسش همچنان باقی است، که آیا این مجوزها باید تحت اختیار یا کنترل شورای امنیت باشد. با توجه به علت وجودی فصل ۷ منشور، پاسخ باید مثبت باشد.

^۱ "all necessary means"

۴-۳-۲- مجوزهای نامشخص، ضمنی و عطف به گذشته

علاوه بر رویه‌ای که توصیف شد، سه استدلال دیگر در توجیه توسل به زور دولت‌ها تحت چتر حمایتی شورای امنیت ارائه شده است. ایالات متحده و بریتانیا با تفسیر موسع مجوز قطعنامه ۶۷۸ (۱۹۹۰) آن را برای الزامات بعدی شورا علیه عراق نیز قابل اجرا می‌دانستند. این استدلال زمینه توجیه عملیات «روباه صحرا»^۱، «نظارت شمالی»^۲ و «نظارت جنوبی»^۳ و اعمال «مناطق پرواز ممنوع»^۴ در شمال و جنوب عراق گردید (Lobel and Ratner, 1999: 124-154). چنین تفسیری از قطعنامه ۶۷۸ که می‌توان آن را «مجوز نامشخص»^۵ نامید، متناقض قطعنامه ۶۸۷ سال ۱۹۹۱ بود که پس از پذیرش این قطعنامه توسط عراق اعلام آتش بس می‌کرد، به مجوز کاربرد زور در قطعنامه ۶۷۸ پایان می‌داد و یک رژیم جدید را برای وضعیت پس از جنگ عراق، جایگزین می‌کرد. دو استدلال دیگر که در ارتباط با بحران کوزوو اقامه شده است، حاکی از آن است که شورای امنیت می‌تواند بطور ضمنی یا عطف به گذشته، کاربرد زور توسط یک دولت یا گروهی از دولت‌ها را مجاز شمارد.

نظریه مجوز ضمنی شورا در آغاز عملیات «نیروی متفقین»^۶ در ۱۹۹۹ بطور تلویحی توسط دولت‌های عضو ناتو ارائه شد. آن‌ها در پی توجیه بمباران‌ها استدلال می‌کردند که شورای امنیت وضعیت موجود در یوگسلاوی را به مثابه تهدید علیه صلح دانسته بود و یوگسلاوی از قطعنامه‌های پیشین شورا تبعیت نکرده بود. این موضع‌گیری نه تنها با عبارت بندی منشور، بلکه با اهداف و مقاصد سیستم امنیت دسته‌جمعی مورد نظر منشور نیز مغایرت داشت. بدیهی است تصمیم‌گیری در مورد ناکافی بودن اقدامات مصوب پیشین و لزوم اقدام قهرآمیز دیگر، با شورای امنیت است (UN Charter, 1945: art. 42). افزون بر این، شورای امنیت در موضوع کوزوو امکان تصویب اقدامات دیگر را برای خود محفوظ داشته بود (Security Council, 1998: S/RES/1160).

دکترین مجوز «عطف به ماسبق»^۷ بطور رسمی توسط ایالات متحده یا دولت دیگری ارائه نشده است و در حال حاضر فقط یک نگرش نظری است (Kohen, 2013: 217). چنین مجوزی به لحاظ منطقی هم ممکن نیست. طبق منشور حق ویژه کاربرد زور مستلزم وجود وضعیتی است که در آن تهدید علیه صلح، نقض صلح، یا عمل تجاوز وجود داشته باشد و ماده ۴۲ منشور تصریح

¹. Desert Fox

². Northern Watch

³. Southern Watch

⁴. no fly zones

⁵. Indefinite authorization

⁶. Allied Force

⁷. Ex post facto

می‌کند که تصمیم به «اقدام توسط نیروهای هوایی، دریایی یا زمینی» به منظور «حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی» اتخاذ می‌شود. علاوه بر این، قانونی بودن کاربرد ویژه زور باید در زمان وقوع احراز گردد. با آنکه شورای امنیت می‌تواند شرایط قانونی برخی اقدامات را در زمان انجام وظایفش احراز کند، اما اختیارات قضایی ندارد و نمی‌تواند مانع غیرقانونی بودن اقدام قبلی یک دولت شود. قدرت سیاسی شورا در اتخاذ تصمیم به استفاده از زور به منزله اختیار تصمیم‌گیری در مورد مشروع یا نامشروع بودن کاربرد زور پس از بکارگیری آن نیست. از اینرو، نظریه مجوز عطف به ماسبق با علت وجودی سیستم امنیت دسته‌جمعی منافات دارد.

۴-۴- مداخله بشردوستانه

بدون پرداختن به جزئیات حق مداخله بشردوستانه به منظور پیشگیری از کشتار جمعی یا نقض فاحش و وسیع حقوق بشر، می‌توان گفت اختلاف نظر شدید میان اعضای جامعه بین‌الملل در مورد چنین حقی، کافی است تا عدم حقانیت آن را در حقوق بین‌الملل نشان دهد. بیانیه نشست وزرای خارجه گروه ۷۷ که در ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۹ در نیویورک برگزار شد و ۱۳۲ دولت در آن شرکت داشتند، اعلام نمود که «آن‌ها آنچه را که حق مداخله بشردوستانه نامیده می‌شود و هیچ مبنایی در منشور ملل متحد یا حقوق بین‌الملل ندارد، رد می‌کنند» (Ministerial Declaration (XXXIII), (1999: para. 69).

همچنین چهارمین گزارش کمیته امور خارجه مجلس عوام بریتانیا که در ۲۳ ماه مه سال ۲۰۰۰ منتشر شد، با به رسمیت شناختن ابعاد اخلاقی اقدام ناتو در کوزوو، و تأکید بر تردیدآمیز بودن جنبه‌های قانونی آن اعلام نمود: «عملیات نیروی متفقین، مغایر حقوق اساسی جامعه بین‌الملل، یعنی منشور ملل متحد بود. ... مداخله بشردوستانه مبنای ضعیفی در حقوق بین‌الملل عرفی رایج دارد و این، اقدام ناتو را به لحاظ قانونی زیر پرسش می‌برد» (House of Commons, 2000: paras. 123 and (132).

با کنار گذاشتن همه ملاحظات حقوقی و جایگزین کردن جنبه‌های اخلاقی، باید گفت حامیان مداخله بشردوستانه مسئولیت دارند نشان دهند که زور بهترین روش برای تضمین حقوق بشر در وضعیت‌هایی همچون کوزوو است (Kohen, 2013: 219). برآیند تجربه ناتو در کوزوو نمی‌تواند دلگرم‌کننده باشد. توجیهات اخلاقی یا سیاسی قانع‌کننده موجود نمی‌توانست مانع نامشروع بودن اقدام شود، اما در رابطه با تبعات اقدام و مسئولیت دولت، می‌توانست به عنوان تعدیل‌کننده عمل کند (Byers and Chesterman, 2009: 177).

۴-۵- اقدامات مسلحانه تلافی‌جویانه^۱

برخی از اقدامات قهری که ایالات متحده در صدد صدد بوده است به عنوان دفاع از خود توجیه کند،

^۱. Armed reprisals

در زمره اقدامات متقابل قهری^۱ جای می‌گیرند (Reisman, 1994: 125). عدم توسل به چنین استدلالی، مولود فهم مشترکی است که اقدامات متقابل قهری را ممنوع می‌داند (General Assembly, 1970: A/ Res. 2625). در جریان بمباران یوگسلاوی توسط ناتو، برخی از متفکران برجسته به طرز شگفت‌آوری از «اقدامات متقابل قهری بشردوستانه» سخن راندند (Cassese, 1999: 23). منطق هردو اقدام، یعنی هم اقدام متقابل و هم اقدام بشردوستانه خلاف چنین نگرشی است. بنا به تعریف، هدف اقدام بشردوستانه حمایت از ابناء بشر در برابر نقض حقوق اساسی‌شان است. بنابراین باید ضرورتی برای مداخله به منظور توقف چنین نقض‌هایی وجود داشته باشد. اما اقدامات متقابل از ضرورت تبعیت نمی‌کند. در بسیاری موارد، ممکن است هدف این اقدامات پایان‌دادن به عمل نامشروع در جریان نباشد، بلکه تاوان یک اقدام غیرقانونی پایان یافته باشد. پذیرش اقدامات متقابل قهری بشردوستانه به این معنی خواهد بود که در وضعیت‌هایی که حتی استفاده از زور قادر نباشد به نقض حقوق بشر خاتمه دهد، دولت‌ها بتوانند به کاربرد زور روی آورند. خطرات عملی این رویکرد، اشاعه کاربرد غیرقانونی زور خواهد بود.

نتیجه‌گیری

دهه پایانی قرن بیستم با صدور مجوز استثنایی شورای امنیت ملل متحد برای توسل به زور آغاز شد و با استفاده گسترده یک‌جانبه از زور بدون اجازه شورا خاتمه یافت. دهه نخست هزاره جدید نیز با عملیات وسیع نظامی، در پاسخ به سهمگین‌ترین حمله تروریستی، خارج از چارچوب سیستم امنیت جمعی منشور همراه بود. در همه موارد، ایالات متحده و متحدانش بازیگران اصلی بودند. آنچه که پیش روی ما رخ می‌دهد و نظام حقوقی بین‌المللی زاده شده در سال ۱۹۴۵ را با بحران مواجه کرده است، به گفته آنتونیو بروتنز^۳ «کودتا علیه جامعه بین‌الملل»^۴ است. این توصیفی بود که او برای بمباران یوگسلاوی توسط ناتو در جریان بحران کوزوو بکار برد. اقدامی که طی آن بار دیگر ایالات متحده همراه با تعدادی از دولت‌های دیگر خارج از نظام امنیت جمعی منشور ملل متحد متوسل به زور شدند. «کودتا علیه جامعه بین‌الملل» ابرقدرت واحدی را به تصویر می‌کشد که از طریق زور و اجبار، بدون توجه به اختیارات شورای امنیت، در مقام پلیس روابط بین‌الملل عمل می‌کند (Kohen, 2013: 227). دلیل ایالات متحده برای رویکرد یکجانبه در کاربرد زور آن است که این کشور در پرتو منزلت هژمونیک خود پس از جنگ سرد و بویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر

¹. Forcible countermeasures

². Forcible humanitarian countermeasures

³. Antonio Remiro Brotons

⁴. coup de communaute internationale

۲۰۰۱ خواستار کسب آزادی عمل استثنایی در کاربرد زور، بدون اعمال هیچ‌گونه مجوز، محدودیت، کنترل یا حتی کمترین مدیریت از جانب شورای امنیت بوده است.

علاوه بر رویکرد یکجانبه و عملکرد خارج از نظام منشور ملل متحد، ارائه تفسیرهای موسع از ماده ۵۱ منشور نیز مطرح بوده است. بسط و توسعه قلمرو دفاع از خود به مثابه تحدید متناظر دامنه بند ۴ ماده ۲ و اختیارات شورای امنیت است، و چنانچه سایر دولت‌ها نیز خواستار تقلید از این رویه باشند، این روند در نمای وسیع‌تر می‌تواند به تقدیس برتری قدرت بر قانون بیانجامد.

نکته‌ی قابل توجه آن است که ایالات متحده همواره مخالف به کارگیری زور توسط دولت‌های دیگر غیر از متحدان نزدیکش بوده است و آن را تلاش برای بازنویسی منشور می‌دانسته است (Security Council, 1961: 27). گویی، توصیه ایالات متحده به بقیه جهان آن است که از آنچه می‌گویند تبعیت کنند، نه از آنچه که انجام می‌دهد. دولت‌های غربی به فرماندهی ایالات متحده دست کم باید دریابند که بازتفسیر قواعد کاربرد زور دیگر در انحصار آن‌ها نمی‌ماند. ادعاهای دفاع از خود روسیه در تهاجم به اوکراین نمونه بارز رویه‌ای است که پیش از این توسط دولت‌های غربی به سرکردگی امریکا شکل گرفته بود، دولت‌هایی که به ظاهر اقدام روسیه را محکوم کرده‌اند و خواستار ایجاد دادگاه ویژه برای مجازات آن کشور شده‌اند.

تردید نیست که ایالات متحده به لحاظ وضعیت نظامی قدرتمندترین دولت جهان است. اما قدرت نظامی یک بحث است و کاربرد قانونی آن، مقوله دیگری است. دو قرن پیش از این، ژان ژاک روسو گفت: «قوی‌ترین هرگز آنقدر قوی نیست که همواره ارباب باشد، مگر آنکه قدرت را به حق و تمکین را به وظیفه تبدیل کند» (Rousseau, 1762). باید دید آیا قدرت برتر آمریکا پیش‌تر به حقوق تبدیل شده است. پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در حالی که ایالات متحده به پشتوانه موضع‌گیری تقریباً متفق‌القول دولت‌ها فرصت بی‌نظیری برای اعاده حاکمیت حقوق در سطح بین‌المللی داشت و شرایط بسیار مطلوبی برای اقدامات جمعی از جمله اقدام قهرآمیز با مجوز شورای امنیت فراهم بود، ترجیح داد آزادی عمل خود را در کاربرد یک‌جانبه زور حفظ کند.

بی تردید، حمایت از تفسیر موسع ایالات متحده از حق دفاع از خود و تلاش برای یافتن توجیحات حقوقی برای آنچه که عدول آشکار از حقوق بین‌الملل است، راه‌های غیرقابل پیش‌بینی استفاده از زور در شمار زیادی از وضعیت‌های واقعی یا احتمالی در آینده را هموار می‌سازد، که این به مثابه نفی بند ۴ ماده ۲ منشور و سیستم امنیت جمعی و بازگشت به حاکمیت اعمال زور در روابط بین‌الملل است. از این رو، صیانت از حقوق بین‌الملل بویژه حقوق ناظر بر کاربرد زور، فهم و عزم مشترک جامعه جهانی را طلب می‌کند.

References

1. *Amnesty International* (2000). Amnesty International's Position on Plan Colombia. Available at: <http://www.amnesty-usa.org/news/2000/colombia07072000.html>.
2. Bush, G. (1993). *Public Papers of the Presidents of the United States. George Bush, 1992-93* Washington, DC: UAGPO.
3. Bush, G.W. (2001). Remarks by the President in Photo Opportunity with the National Security Team, 12 Sept. 2001, available at: <http://www.whitehouse.gov/news/releases/2001/09/20010912-4.html>.
4. Bush, G.W. (2001). Address to a Joint Session of Congress and the American People, Washington, D.C. available at: <http://www.whitehouse.gov/newsreleases/2001/09/20010920-8.html>.
5. Byers, M. (2002). Terrorism, the Use of Force and International Law after 11 September. *International & Comparative Law Quarterly*, 51(2), 401-414. DOI: <https://doi.org/10.1093/iclq/51.2.401>.
6. Byers, M., & Chesterman, S. (2009). Changing the Rules about Rules? Unilateral Humanitarian Intervention and the Future of International Law, in J. F. Holzgrefe and Robert O. Keohane (eds.), *Humanitarian Intervention: Principles, Institutions and Change*. Cambridge: Cambridge University Press. 177-203. DOI: <https://doi.org/10.1017/CBO9780511494000.006>.
7. Cassese, A. (1999). Ex injuria jus oritur: Are We Moving towards International Legitimation of Forcible Humanitarian Countermeasures in the World Community? *European Journal of International Law*, 10(1), 23-30. DOI: <https://doi.org/10.1093/ejil/10.1.23>.
8. Clinton, W.J. (1995). *A National Security Strategy and Enlargement*. Washington DC: The White House, 1995.
9. Condorelli, L. (1999). The Imputability to States of Acts of International Terrorism. *Israel Year book on Human Rights*. Vol.19. Dordrecht: Martinus Nijhoff Publishers.
10. *European Council*, (2001). European Parliament resolution on the extraordinary European Council meeting in Brussels on 21 September 2001. Available at: <http://www.europa.eu.int>.
11. Dinstein, Y. (2017). *War, Aggression and Self-defense*, 3rd ed. Cambridge: Cambridge University Press.

12. *General Assembly*. (1970). Declaration on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Co-operation among States in accordance with the Charter of the United Nations. UN Document A/ Res. 2625(XXV), 24 October 1970.
13. *General Assembly*. (1974). General Assembly Resolution on Definition of Aggression. A/ RES.3314 (XXIX), 14 December.
14. *General Assembly*. (1983). Resolutions 38/7 of 2 Nov. 1983, 41/38 of 20 Nov. 1986 and 44/240 of 29 Dec. 1989.
15. *General Assembly*. (1989). UN Document A/Res. 44/240.
16. *General Assembly*. (2001). Resolution 56/1 of 6 Sep.2001. Report of the International Law Commission on the work of its Fifty-third session, UN Document A/56/1, ch.IV.E.2.
17. *General Assembly*. (2001). UN Document, Official Records A/56/PV.13, 1 October 2001. Available at: www.un.org/News.
18. *House of Commons Foreign Affairs*, Fourth Report, (2000). Paras.123 and 132. Available at: <http://www.publications.parliament.uk/pa/cm199900/cmselect/cmfaaff/28/2802.htm>.
19. International Court of Justice (1980). Case Concerning United States Diplomatic and Consular Staff in Tehran (United States of America v. Iran). *International Court of Justice Reports* 3, 24 May 1980.
20. *International Court of Justice* (1986). Case concerning Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America). *International Court of Justice*, 27 June 1986. Available at: <http://www.icj-cij.org/docket/files/70/6503.pdf>.
21. Kirkpatrick, JJ., & Gerson, A. (2017). The Reagan Doctrine, Human Rights and International Law, in L. Henkin et al. *Right v. Might: International Law and the Use of Force*, New York: Council on Foreign Relations. 19–36. DOI: <https://doi.org/10.2307/2203576>.
22. Kohen, M.G. (2013). US Use of Force after the Cold War, In Byers, M. and Nolte, G. *United States Hegemony and the Foundation of International Law*. 197-231. Cambridge: Cambridge University Press. DOI: 10.1017/CBO9780511494154.009.
23. Leitch, MN. (1991). Contemporary Practice of the United States. *American Journal of International Law*. Vol.84 (2). 724-741. DOI: <https://doi.org/10.2307/2203576>.

24. Lobel, J., & Ratner, M. (1999). Bypassing the Security Council: Ambiguous Authorizations to Use Force Ceasefire and the Iraqi Inspection Regime. *American Journal of International Law*. Vol.93 (1), 124–154. DOI: 10.2307/2997958.
25. Ministerial Declaration XXXIII (1999). Para. 69. Available at: <http://www.g77.org/doc/Decl1999.html>.
26. NATO. (2001). Statement by the North Atlantic Council, PR/CP 122, 11 Sept. 2001.
27. NATO. (2001). Statement by the North Atlantic Council. Press Release 124, 12 Sep. 2001. Available at: <https://www.nato.int/docu/pr/2001/p01-124e.htm>.
28. OAS. (2001). Statements by the Secretary-General Cesar Gaviria at The Twenty-Eighth Special Session of The OAS General Assembly, Lima, 11 Sept. 2001 (OAS Press Release E-002/01).
29. OAS. (1989). Resolution CP/RES.534 of the OAS General Assembly adopted on 22 December.
30. Obama, B. (2010). The National Security Strategy of the United States of America 2010. *The White House*, May 2010, http://www.whitehouse.gov/sites/default/files/rss_viewer/national_security_strategy.pdf.
31. Pert, A. (2017). International Law in a Post-Post-Cold War World—Can It Survive? *Asia and the Pacific Policy Studies*. Vol. 4, no.2, 362-375. DOI: 10.1002/app5.174.
32. Puchala, DJ. (2005). World Hegemony and the United Nations. *International Studies Review*, 7(4), 571-584. DOI: 10.1111/j.1468-2486.2005.00533.x
33. Reisman, W.M. (1994). Self-defense or Reprisals? The Raid on Baghdad: Some Reflections on Its Lawfulness and Implications. *European Journal of International Law*. 5(1), 120 -133. DOI: <https://doi.org/10.1093/oxfordjournals.ejil.a035861>.
34. Rousseau, JJ. (1762). the Social Contract, Ch. III: The Right of the Strongest. Available at: <http://www.constitution.org/jjr/socon.txt.20.3.2002.13/7/2021>.
35. Schachter, O. (1989). The Lawful Use of Force by a State against Terrorists in another Country. Israel Year Book on *Human Rights*. Vol. 19. Dordrecht: Martinus Nijhoff Publishers.
36. *Security Council*. (1998). S/RES/1160. 31 March 1998.
37. *Security Council*. (1998). Letter from the Permanent Representative of the United States of America to the United Nations Addressed to the President of the Security Council

- dated 20 Aug. UN Document S/1998/780.
38. *Security Council*. (2001). Resolution 1368. United Nations, 12 September 2001. Available at: <http://daccess-dds-ny.un.org/doc/UNDOC/GEN/N01/533/82/PDF/N0153382.pdf?>
39. *Security Council*. (2001). Press Release, Press Statement on Terrorist Threats by Security Council President, AFG/152-SC/7167. 8 October 2001.
40. Trump, D.J. (2017). The National Security Strategy of the United States of America 2017, *The White House*. December 2017. Available at: <http://www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905.pdf> (Last access: 01/05/2020).
41. *United Nations*. (1945). Charter of the United Nations. New York: The United Nations University Press.
42. *United Nations*. (1993). Letter from the Permanent Representative of the United States of America Addressed to the President of the Security Council dated 26 June 1993: UN Document S/PV.3245.
43. Vienna Convention on the Law of Treaties, (1969). *Done at Vienna on 23 May 1969. Article 53: Treaties conflicting with a peremptory norm of general international law ("jus cogens")*. New York: United Nations Publications.
44. Waltz, KN. (1979). *Theory of International Politics*. New York: McGraw-Hill.
45. Warren, A. and Bode, I. (2014). *Governing the Use-of-Force in International Relations: The Post-9/11 Challenge on International Law*. London: Palgrave Macmillan.
46. Weston, BH. (1991). Security Council Resolution 678 and Persian Gulf Decision Making: Precarious Legitimacy. *American Journal of International Law*. 85(3), 516-535. DOI: <https://doi.org/10.2307/2203110>.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی